

The Limits of Authorities of Valiyeh Faqih in General Awqaf (endowments)

Mohsen Malek Afzali Ardekani

Associate professor, department of law, Al-Mustafa University,
mohsenmalekafzali@yahoo.com

Abstract

The essential needs of society on the one hand and some endowments as not usable on the other hand, shows the necessity that there should be some plans that with the permission of the Waliyeh Faqih, the income of some endowments in certain cases can be utilized to meet the needs and in other purposes. This study, which is carried out by analytical and descriptive methods and with the help of ijtehad arguments, is based on the assumption that in addition to the arguments of absolute jurisprudence and government rulings, there are other reasons such as the need to form an Islamic government, the need to preserve the system and interests of Muslims, the principle of preference of the most important over the important, that form the principles of guardianship of Waliyeh Faqih over endowments. It is clear that the observance of the benefits of the endowment takers and the definite expediency of the Islamic society and Muslims determine the limits and general framework of his guardianship. Considering the obligation of the action based on the conditions set by the endowment giver and the violation of the characteristics of the endowment completely as being not permissible, it can be seen that in all cases, it is the rival assumption that has been ignored according to the principle of "the action of waqf must be taken based on what the endowment giver has determined".

Keywords

Wilayat Faqih, general endowments, the authorities of Islamic governor, expediency.



فقه

Abstracts

حدود اختیارات ولی فقیه در اوقاف عامه

محسن ملک افضلی اردکانی*

چکیده

نیازهای ضروری جامعه از یک سو و بدون استفاده ماندن برخی اوقاف از دیگر سو، این ضرورت را آشکار می‌سازد که باید تدبیری اندیشید تا بتوان با اذن ولی فقیه، عایدات برخی اوقاف را در مواردی خاص، در رفع نیازها و در جهاتی غیر از آنچه واقفان اراده کرده‌اند، مصرف کرد. این تحقیق که با روش تحلیلی و توصیفی و با کمک ادله اجتهادی سامان یافته، بر این فرض استوار است که علاوه بر ادله ولایت مطلقه فقیه و حکم حکومتی، دلایلی دیگری مثل ضرورت تشکیل حکومت اسلامی، ضرورت حفظ نظام و منافع مسلمانان، مصلحت اسلام و جامعه اسلامی و قاعده تقدیم اهم بر مهم، مبانی ولایت ولی فقیه بر اوقاف را تشکیل می‌دهند. روشن است رعایت مصالح موقوف علیهم و مصلحت قطعی جامعه اسلامی و مسلمانان تعیین کننده حدود و چارچوب کلی ولایت وی است. تحکیم اطلاق و جوب عمل طبق شرایطی که واقف تعیین کرده است و جایز نبودن تعدی از خصوصیات وقف به طور مطلق و در همه حالات، بر اساس قاعده «الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها»، فرضیه رقیب است که از آن عبور شده است.

کلیدواژه‌ها

ولایت فقیه، اوقاف عامه، اختیارات حاکم اسلامی، مصلحت.



در فقه اسلام به مواردی چند از ولایت حاکم اسلامی در اوقاف، اشاره شده است؛ اما این اختیارات و ولایات در چارچوب قاعده فقهی «الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها» (ر.ک: بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۴: ص ۲۲۷) شناخته می‌شوند. اگرچه در برخی موارد که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد، دست حاکم اسلامی برای مصرف مال موقوف و عایدات آن در مصالح و منافع عمومی باز است، مطابق این قاعده اگر متولی وقف، خواه واقف یا شخص تعیین شده از سوی او باشد، خواه حاکم اسلامی، باید طبق شرایطی که واقف تعیین می‌کند، موقوفه را اداره کند؛ بنابراین جای آن است که در کنار تبیین مبانی ولایت فقیه بر اوقاف، به این پرسش پاسخ داده شود که آیا می‌توان افزون بر وظایف و اختیاراتی که در متون فقهی برای فقیه در مورد اوقاف به رسمیت شناخته شده است، موارد دیگری را نیز در دایره اختیارات وی گنجانند. ضرورت بررسی این سؤال و پاسخگویی به آن آنگاه بیشتر آشکار می‌شود که از یک سو پاره‌ای از مشکلات امروزی درباره اوقاف موجود در نظر گرفته شود، مشکلاتی از قبیل وجود اوقافی که رجحان جهت مصرف آن منتفی شده یا امر راجح به مرجوح تبدیل شده است یا ایجاد اوقافی که تأمین‌کننده نیازهای ضروری جامعه نبوده و چندان گرهی از مشکلات مردم باز نمی‌کند و از سوی دیگر در برهه‌هایی از زمان، ضرورت جامعه اسلامی اقتضا می‌کند عایدات موقوفات در جهت تأمین مصالح مهم‌تر و منافع مسلمانان مصرف شود.

مراجعه به منابع فقهی گویای آن است که اولاً نصّ منقول یا فتوا یا باب خاصی در مورد گستره اختیارات حاکم اسلامی در مورد اوقاف به گونه‌ای که پاسخگوی مسئله گفته شده باشد، وجود ندارد؛ همان‌گونه که نصی در مورد ولایت حاکم بر اوقاف وجود ندارد و آنچه در این زمینه موجود است، فتوایی است که مربوط می‌شود به اختیارات محدودی مثل آنچه در ادامه بیان خواهد شد؛ ثانیاً نگاه فقه و فقها به ولایت حاکم اسلامی بر اوقاف، نگاه درجه دومی است و پس از تعیین ولیّ از سوی واقف یا فسق یا فقیه تعیین شده یا در موارد استثنایی فرض شده است؛ ثالثاً همان‌طور که گفته شد، حالت حاکم اسلامی در مورد اوقافی که ولایتش را بر عهده می‌گیرد، حالتی



منفعلا نه است و طبق قاعده مزبور باید طبق شرایط و در چارچوبی که واقف تعیین می‌کند، اعمال ولایت کند.

بدیهی است چنین نگاهی به اختیارات حاکم شرعی و حکومت اسلامی در زمینه اموال عمومی از جمله اوقاف، ناشی از فقدان حکومت‌های دینی برحق و برخاسته از مبانی و موازین شرعی در طول تاریخ بعد از نبی مکرم اسلام ﷺ یا ناشی از عدم التفات به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی بوده است (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۴: ص ۹۶) که کم‌وبیش همچنان این تفکر بر جامعه علمی شیعه حکم فرماست؛ پس ضروری می‌نماید تا این‌گونه موضوعات در سایه تشکیل حکومت اسلامی شایسته و مطلوب بحث و بررسی شوند.

این مقاله که با هدف دستیابی به پاسخی برای سؤال پیش‌گفته در زمینه بهره‌برداری از اوقاف عامه و با روش تحلیلی و توصیفی و اجتهادی سامان یافته، بر این فرضیه استوار است که «حاکم شرعی جامع شرایط علاوه بر وظایف و اختیاراتی که فقها بیان کرده‌اند، به موجب ادله عام فقهی برای استفاده برتر از عایدات اوقاف عامه از اختیارات بیشتری برخوردار است؛ هرچند گستردگی اختیارات نیز محدود به رعایت مصالح جامعه اسلامی و مسلمانان و مصلحت موقوف علیهم است».

در ادامه در چهار بند، ابتدا گذری بر مفهوم وقف و بعضی مسائل مرتبط با آن شده، پس از آن به نمونه‌هایی از ولایات حاکم بر اوقاف که در ابواب مربوط بیان شده، اشاره شده است و به دنبال آن ادله‌ای که برای توسعه اختیارات ولی فقیه به آنها استناد می‌شود بررسی شده‌اند و در انتها تعارض ولایت مطلقه فقیه در اوقاف با قاعده «الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها»، ارائه خواهد شد.

۱. مفهوم وقف، ماهیت، صیغه، ارکان و انواع آن

۱.۱. مفهوم وقف

وقف در لغت از ماده «وَقَفَ» که دلالت بر مکث در چیزی و ایستایی دارد، گرفته شده است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶: ص ۱۳۵). از آنجا که گفته شده وقف حقیقت شرعیه ندارد و یک





امر عقلایی است و در میان دیگر ملل و ادیان نیز رواج دارد (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳: ص ۱۲۳)، در مورد مفهوم اصطلاحی وقف گفته شده است: «الوقف عقد یقتضی تحبیس الأصل و إطلاق المنفعة» (حلی، ۱۴۲۰، ج ۳: ص ۲۸۹)؛ به این معنا که «وقف عقدی است که اصل مال را تثبیت و منفعت آن را رها می‌کند». مرحوم صاحب جواهر استفاده از تعبیر «تسییل» را بهتر از لفظ «اطلاق» دانسته است؛ چرا که برگرفته از حدیث نبوی است که می‌فرماید: «حَبَسَ الْأَصْلَ وَ سَبَّلَ الْمَنْفَعَةَ (الثمرة)». همچنان که در صحاح آمده است: «سَبَّلَ فُلَانٌ ضَيْعَتَهُ أَي جَعَلَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ یعنی فلانی مالش را تسییل کرد؛ به این معنی است که در راه خدا قرار داد (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۵: ص ۱۷۲۴). صاحب جواهر ثمره استفاده از کلمه تسییل به جای اطلاق را در این می‌داند که هرگاه از این کلمه استفاده شود، مال موقوف بر موقوف علیه مباح شده و هرگونه که بخواهد می‌تواند در آن تصرف کند، همانند تصرف در دیگر املاک (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۸: ص ۳).

امام خمینی پس از آنکه تقسیم‌های ارائه‌شده از سوی فقها در مورد وقف را نقد کرده و ماهیت اوقاف مختلف را ماهیتی واحد دانسته، تفاوت و امتیاز اوقاف از یکدیگر را به اعتبار متعلق و مورد آنها برشمرده است. ایشان به تعبیر خود در تعریفی عقلایی و نوآورانه نسبت به دیگر تعریف‌ها، وقف را این گونه تعریف می‌کند: «الوقف فی جمیع الموارد إيقاف الشيء علی جهةٍ أو شخصٍ أو غیرهما؛ لِتُدْرَ الْمَنَافِعُ مِنْهُ عَلَیْهَا؛ وَ قَفِ دَرِ هَمِه اِقْسَامُ آن عبارت است از ایستایی چیزی برای جہتی یا شخصی یا غیر اینها، برای اینکه منافع آن چیز بر آنها جریان یابد» (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳: ص ۱۲۵). هم‌چنین ایشان در جایی دیگر در بیانی کوتاه‌تر وقف را به «هو الإيقاف لدرّ النفع أو الانتفاع» تعریف کرده است (همان: ص ۱۷۷).

۱.۲. ارکان وقف

ارکان وقف عبارت است از: واقف، موقوف‌علیه و مال موقوف (حلی، ۱۴۲۰: ص ۲۹۱)؛ بنابراین وقف آن‌گاه صحیح واقع می‌شود که واقف، با قصد قربت، مال خود را بر موقوف‌علیه معین وقف کند (طرابلسی، ۱۴۰۶، ج ۲: ص ۸۷).

۱.۳. اقسام وقف

برای وقف تقسیم‌های مختلفی وجود دارد. مثل تقسیم آن به وقف مسلمان و کافر که به حسب واقف است یا تقسیم آن به وقف بر هاشمیین و طالبیین و اولاد فاطمه، بر اساس موقوف علیه (همان: ص ۹۲). از جهت موقوف علیه، تقسیم دیگری با عنوان وقف خاص و وقف عام نیز بیان شده است. وقف خاص آن است که بر شخص یا اشخاصی، مثل وقف بر اولاد یا ذریه شده باشد و وقف عام وقفی است که بر جهت و مصلحت عمومی مثل مساجد و پل‌ها یا بر عنوان عامی مثل وقف بر فقرا و ایتم صورت گرفته باشد (خمینی، بی‌تا، ج ۲: ص ۷۰).

۲. موارد پذیرفته‌شده ولایت فقها بر اوقاف

به گفته محقق کرکی، از آنجا که ولی فقیه «نایب المسلمین» است و وقف عام برای مصلحت مسلمانان ایجاد می‌شود و او والی مصالح است، بر وقف عام ولایت دارد. محقق کرکی احتمال ولایت‌نداشتن حاکم بر این اوقاف را به سبب فقدان نص، مردود شمرده است (کرکی، ۱۴۱۴، ج ۹: ص ۲۵) پس فی‌الجمله ولایت‌داشتن ولی امر بر اوقاف عام و در مواردی اوقاف خاص، مورد توافق فقها قرار گرفته و در کتاب‌های فقهی موارد متعددی از ولایت حاکم اسلامی بر وقف، یاد شده است که همه این موارد بر اساس فتاوی‌های فقها شکل گرفته است. مهم‌ترین موارد این ولایت، از منظر امام خمینی عبارت‌اند از:

۱. واقع شدن طرف قبول به جای موقوف‌علیهم در وقف عام (خمینی، بی‌تا، ج ۲: ص ۶۴، مسئله ۱۶).

۲. قبض مال موقوف در وقف عام (همان: مسئله ۱۷).

۳. تعیین قیّم در وقف عام یا خاص، در صورت نیاز و عدم تعیین آن از سوی واقف (همان).

۴. تولی وقف در صورت بروز اختلاف موقوف‌علیهم و عدم تعیین متولی از سوی واقف (همان: ص ۸۰، مسئله ۷۳).



فقه

۵. ولایت بر اوقاف عامه، در صورت عدم تعیین متولی از سوی واقف (همان: ص ۸۴،

مسئله ۸۷).

فقها در مورد این موارد کم و بیش اتفاق نظر دارند که به منظور رعایت اختصار از بردن نام دیگران صرف نظر می شود.

۳. ادله ولایت مطلقه فقیه بر اوقاف عام

آنچه این مقاله در پی اثبات آن است، توسعه اختیارات ولی فقیه جامع الشرایط بیش از مواردی که در متون فقهی بدان اشاره شده است. یادآور می شود منظور از ولایت داشتن ولی فقیه بر اوقاف عامه آن است که چنانچه اوقافی با شرایط خاص تحت ولایت او قرار گرفت، با رعایت مصالح اسلام و مسلمانان و جامعه اسلامی، از اختیارات کافی در استفاده بهتر و مؤثرتر از این اوقاف جهت برطرف کردن نیاز ضروری جامعه اسلامی برخوردار است. این ادعا به موجب ادله ای است که بعد از این از نظر خواهد گذشت.

گفتنی است، علاوه بر آنچه در ادامه خواهد آمد، به ادله عام دیگری هم می توان استناد جست، مانند ادله ولایت مطلقه فقیه، اولویت داشتن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان ایشان علیهم السلام بر مال و جان مسلمانان، حکم حکومتی، حکم ثانوی در موارد اضطرار؛ اما از آنجا که اصل ولایت مطلقه فقیه پیش فرض این مقاله است و برای اثبات ولایت مطلقه فقیه در ابواب گوناگون به این دلایل استناد می شود، از ارائه آن در این بحث صرف نظر شده و اثبات موضوع ما با آنها مفروغ عنه فرض می شود.

۳.۱. اوقاف مصداقی از مصالح عمومی

عنصر اساسی در بحث از بسط ید ولی فقیه در اوقاف و دیگر منابع مالی دولت اسلامی، «مصلحت» است. این عنصر، فصل مشترک دیگر ادله ولایت فقیه بر اوقاف است؛ به این معنا که همه آنچه پس از این ارائه می شود، بر محور مصلحت می چرخد و با آن معنا پیدا می کند.



درباره مصلحت دسته‌بندی‌های مختلفی ارائه شده است. تقسیم‌غزالی از مصلحت با موضوع بحث در این مقاله، تناسب بیشتری دارد. وی بر اساس دایره شمول، مصلحت را به مصلحت مربوط به حقوق تمام مردم، مصلحت مربوط به حقوق اغلب مردم و مصلحت مربوط به حقوق فرد معینی از جامعه، تقسیم کرده است (غزالی، ۱۹۸۸: ص ۱۰۱-۱۰۲). این مصالح که در یک رابطه طولی با هم قرار دارند، دارای مصادیق بسیاری‌اند. ولایت‌ها و مناصب عمومی در حکومت و دفاع در مقابل دشمنان، نمونه‌ای از نوع نخست (شاطبی، ۲۰۰۳، ج ۲: ص ۱۰۴) و منع از احتکار و الزام به خلع ید و رهاسازی املاک شخصی برای توسعه راه یا بنای مدرسه و بیمارستان و دیگر بناهای عام‌المنفعه، نمونه‌ای از مصالح نوع دوم است (بژا، ۲۰۰۸: ص ۵۲). به عقیده محققان، در صورت تراحم این مصالح با یکدیگر، به حکم عقل و شرع، به ترتیب مصالح عمومی بر مصالح گروهی و شخصی و مصالح گروهی بر مصالح شخصی مقدم‌اند (همان)؛ همچنان که ابو حامد غزالی مصلحت را به معنای محافظت از مقصود شریعت و مقصود شریعت را حفظ دین، نفس، عقل، نسل و مال خلق می‌داند (غزالی، ۱۴۱۳، ج ۱: ص ۱۴۰). میرزای قمی نیز در مقام بازشناسی مصالح معتبر شرعی از مصالح نامعتبر یا لغوی یا مرسله، این مصالح پنج‌گانه را از دسته نخست مصالح می‌داند و فراهم کردن آنها را به حکم شرع و عقل لازم می‌شمرد (میرزای قمی، بی‌تا: ص ۹۲). شهید اول نیز از این مصالح به‌عنوان ضروریات خمسه یاد کرده و معتقد است هیچ شریعتی نیامده است مگر برای حفظ این امور (شهید اول، ۱۹۸۰، ج ۱: ص ۳۸).

ولایت حاکم شرعی یا شخص منصوب از سوی وی، بر مصالح عمومی مورد اشاره، یکی از مسائلی که به‌عنوان یک حکم کلی یا قاعده فقهی مورد تصریح فقها قرار گرفته است (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۵: ص ۳۷۳). مرحوم محقق نراقی در مقام بیان آنچه که «وظیفه العلماء الأبرار و الفقهاء الأخیار فی أمور الناس» خوانده، دو دسته وظیفه برای فقها بر شمرده است: دسته نخست، وظایف و اختیارات پیامبر و ائمه علیهم‌السلام که این وظایف و اختیارات برای فقیه هم ثابت است، مگر مواردی که به موجب دلیل خارج می‌شود. دلیل این امر هم اجماع فقیهان است، به طوری که از مسلمات و بدیهیات شمرده





می‌شود. دسته دوم امور مربوط به دین و دنیای مردم که به‌ناچار باید انجام شوند و عقلاً، عادتاً و شرعاً، راه‌گزینی از آن نیست. عقلاً و عادتاً، به جهت آنکه امور معاد و معاش همه یا گروهی از مردم و انتظام امور دین و دنیا، بدان بستگی دارد و شرعاً به این جهت که دستور شارع یا اجماع مبنی بر نفی ضرر و اضرار یا نفی عسر و حرج یا نفی فساد از مسلمان یا اذن خاص برای فقیه در دست است. همه این امور از وظایف و اختیارات ولی فقیه شمرده می‌شود (نراقی، ۱۴۱۷: ص ۵۳۶-۵۳۹).

افزون بر ادله‌ای که مرحوم نراقی در عائده پنجاه و چهارم عوائد الایام به آنها پرداخته است، مرحوم مؤمن قمی به پیروی از استاد خود - امام خمینی علیه السلام - که قائل به ولایت ولی فقیه بر همه اموری است که مربوط به مصالح مسلمانان است (از جمله اوقاف)، معتقد است دلیل عمده این ادعا این است که خداوند متعال اولیای خود را بر مؤمنان اولویت داده است و او را ولیّ هر کسی که در لوای دولت اسلامی زندگی می‌کند، قرار داده است و لازمه این امر آن است که امر هر چیزی که به امت مربوط می‌شود، در اختیار او باشد (مؤمن، ۱۴۳۲، ج ۲: ص ۲۶۱).

با توجه به اینکه اوقاف عام در همه موارد و گاهی وقف خاص، منافی غیرقابل انکار برای جامعه دارند، و یکی از مصالح عمومی به حساب می‌آیند، به حکم شرع و عقل و سیره عقلاً، تعطیل‌بردار نیستند و نباید در ولایت حاکم شرعی (فقیه جامع‌الشرایط) یا شخص منصوب از سوی او، بر این اوقاف تردیدی روا داشت. پرواضح است که اولاً، حوزه اختیارات و ولایت حاکم اسلامی یا ولی فقیه در اوقاف، نمی‌تواند محدود به موارد خاصی باشد، بلکه هرآنچه را که مصلحت ایجاب کند، شامل می‌شود؛ ثانیاً قلمرو اختیارات ولیّ امر در مورد مصالح عمومی به طور عام و مصالح مربوط به اوقاف، محدود به مصالح واقعی و منافع جمعی مردم است و هرگونه اقدامی برخلاف مصالح عامه مردم، غیرنافذ، نامعتبر و موجب ضمان وی خواهد بود؛ ثالثاً در صورت تراحم مصالح موقوف علیهم در وقف عام یا خاص با مصالح عمومی، به حکم عقل و به حکم «قاعده تقدیم اهمّ بر مهم» (شیرازی، ۱۴۱۳: ص ۱۴۱-۱۴۶)، مصلحت عموم مردم مقدم است و تشخیص این امر بر عهده ولی امر است.

به موجب قاعده مذکور در صورت تراحم میان دو امر، باید امری که دارای اهمیت بیشتری است مقدم شود. به همین ترتیب گاهی ممکن است در زمینه اوقاف، دو مصلحت در عرض یکدیگر ضرورت پیدا کنند و بین این دو تراحم پیدا شود؛ به این معنا که عمل به یکی از آن دو، موجب ازدست رفتن دیگری شود و در نتیجه منفعت موجود در آن نیز فوت شود؛ مثلاً در یک سو مصلحت موقوف علیه که یک مصلحت فردی یا گروهی خاص است و در سوی دیگر، مصلحت عمومی قرار گیرد. در این مواقع لازم است به حکم قاعده عقلی «تقدیم اهم بر مهم»، پس از سنجش مصالح متراحم و در نظر گرفتن معیارها و مرجحات مختلف، مصلحتی مقدم داشته شود که اهمیت بیشتری دارد؛ چنان که یکی از اصول مسلم و پذیرفته فقهی و حقوقی، اصل تقدم و برتری حقوق عمومی و منافع اجتماعی بر حقوق و منافع خصوصی است. گاه تراحم میان این دو دسته از حقوق، بر اساس اولویت و لزوم پیشی گرفتن منافع جمعی بر منافع شخصی، حقوق و منافع عمومی بر حقوق و منافع خصوصی و بسیاری از منافع دیگر مقدم داشته می شود. یکی از محققان در این مورد می گوید: «از سنجش های ترجیح مصلحت، ارتباط مستقیم مصلحت با اجتماع، نظام های اجتماعی و حاکمیت است. به همین دلیل مصلحت حفظ نظام نوع انسانها و حاکمیت حافظ نظام بر بسیاری از مصالح مقدم می گردد» (علیدوست، ۱۳۸۸: ص ۵۴۰).

امام خمینی علیه السلام این تقدم را همیشگی و وظیفه حاکم اسلامی دانسته، می گوید: «کسی که بر جامعه مسلمانان و جامعه بشری حکومت دارد، همیشه باید جهات عمومی و منافع [و مصالح] عامه را در نظر بگیرد و از جهات خصوصی و عواطف شخصی چشم پوشد، لهدا اسلام، بسیاری از افراد را در مقابل مصالح جامعه فانی کرده است» (خمینی، ۱۴۲۳: ص ۸۵).

شهید مطهری عنصر زمان و مکان را از مرجحات و معیارهای تقدیم یک مصلحت بر مصلحت دیگر معرفی کرده و کارشناسان واقعی دینی را موظف به شناسایی مصلحت اهم در هر زمان شناخته است (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۱۹: ص ۱۲۲)؛ بنابراین ولی فقیه همواره





به‌عنوان یک اسلام‌شناس حقیقی این مهم را عهده‌دار است؛ پس همان‌طور که گفته شد، در صورت تزاحم مصلحت عمومی و مصالح موقوف‌علیهم، این ولی فقیه یا شخص مأذون از سوی وی است که تشخیص‌دهنده مصلحت اولویت‌دار است و اگر در زمان خاصی، مصلحت اهم یا همان مصالح عمومی ایجاب کند، می‌تواند اوقاف را در جهت منافع و مصالح عمومی صرف کند یا ایجاد اوقاف جدید را جهت‌دهی کند.

۳.۲. حسبیه‌بودن اوقاف

یکی دیگر از ادله‌ای که بر ولایت حاکم اسلامی (ولی فقیه) بر اوقاف دلالت می‌کند، حسبیه‌بودن اوقاف است. امام خمینی علیه السلام از نگاه فقه حکومتی و ولایت فقیه، امور حسبیه و حکم آن را این‌گونه بیان کرده است: «امور حسبیه اموری است که می‌دانیم شارع مقدس راضی به ترک و اهمال آن نیست. اگر این امور متولی خاصی دارد، بحثی نیست. اما اگر ثابت شود که به نظر امام معصوم بستگی دارد، به استناد ادله اولیه برای فقیه هم ثابت است و اگر احتمال داده شود که اجرای امور حسبیه دَوران دارد به نظر فقیه عادل یا شخص عادل [غیر فقیه] یا شخص ثقه، لازم است به قدر متیقن اخذ شود که عبارت است از فقیه عادل ثقه و اگر امر دائر بین متباینین است، باید به نظر هر دو باشد» (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲: ص ۶۶۵). مرحوم نراقی نیز بی‌آنکه نامی از امور حسبیه برده باشد، آن را توصیف کرده و از وظایف ولی فقیه برشمرده است (نراقی، ۱۴۱۷: ص ۵۳۶).

از تعریف امور حسبیه برمی‌آید که اموری که جنبه عمومی و عام‌المنفعه دارند، از امور حسبیه‌اند و شارع مقدس راضی به ترک آنها نیست و عبادات و آنچه رابطه خالق و مخلوقی صرف دارد، از زمره این امور خارج است؛ همان‌گونه که شهید صدر مفهوم فقهی امور حسبیه را چنین دانسته است و ولایت‌داشتن فقیه را در امور عمومی به‌رسمیت می‌شناسد (صدر، ۱۴۲۰، ج ۹: ص ۸۳).

پس از آشنایی با مفهوم امور حسبیه و وظیفه‌مندی ولی فقیه در مورد آن، باید گفت که از بارزترین مصادیق امور حسبیه، اوقاف عام است (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲: ص ۱۸۱؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۲: ص ۱۴؛ مؤمن، ۱۴۳۲، ج ۲: ص ۲۶۱؛ موسوی خلخالی، ۱۴۲۵: ص ۳۶۳). آخوند خراسانی نیز

نظارت بر موقوفات را یک واجب شرعی حتمی قلمداد کرده و به صراحت گفته است اگر قائل به ولایت مطلقه فقیه هم نباشیم، فقها از باب حسبه بودن اوقاف، بر آن ولایت دارند (آخوند خراسانی، ۱۴۱۳: ص ۱۹).

بر اساس آنچه گذشت برخی معتقدند همه امور موقوفات عام، به دست ولی امر است، از جمله اجاره دادن به هر کس که مصلحت باشد، گرفتن مبلغ اجاره آن، تعیین مصرف کننده اجرت، هزینه کردن عوائد موقوفه در راه‌های خیر در داخل یا خارج بلاد یا اعزام نیرو به جهاد یا دفاع و غیر اینها. روشن است که مباشرت ولی فقیه در این امور لازم نیست، بلکه وی می‌تواند آن‌ها را به نایب خویش واگذار کند (مؤمن، ۱۴۳۲: ص ۲۶۰-۲۶۱). آیت‌الله مؤمن از اینکه فقها متعزّض ولایت فقیه بر اوقاف از باب امور حسبیه نشده‌اند، متعجب شده و معتقد است بدون شک فتوای همه فقها باید این گونه باشد (همان).

۶۵



فقها

حدود اختیارات ولی فقیه در اوقاف عامه

به هر روی از آنجا که معلوم شد اوقاف عامه از مصادیق امور حسبیه‌اند، حکم ولایت فقیه یا وجوب تولی آن از سوی حاکم شرعی نیز بر آن حمل می‌شود و همان‌طور که دست ولی فقیه در اداره امور حسبیه باز است و می‌تواند با در نظر گرفتن مصلحت، در مورد آن تصمیم بگیرد، در مورد اوقاف نیز این گونه است.

اما امام خمینی علیه السلام با مقید کردن ولایت فقیه بر اوقاف به مواردی که موقوفه در معرض تضییع باشد، می‌گوید: «اگر اوقاف عامه‌ای که برای مصالح مسلمانان است، در معرض خرابی قرار گیرد، به طوری که نتوان از آن انتفاع نمود، فروش و تبدیل آن داخل در شؤون ولایت فقیه است؛ چه اینکه این اوقاف از امور حسبیه‌ای است که برای حفظ مصلحت مسلمانان، به دست والی سپرده شده است و او می‌تواند یا موظف است که آن را بفروشد یا تبدیل کند». دلیلی که ایشان می‌آورد این است که اوقاف از وقفیت خارج نمی‌شود؛ پس هرگاه چیزی بر مسلمانان وقف شود و در معرض اضمحلال و تضییع قرار گیرد، والی حق دارد یا بر او واجب است تا با بسط یدی که دارد، در صورت امکان، آن را با رعایت الاقرب فالاقرب به نظر واقف، به چیزی تبدیل کند که منافع مسلمانان را تأمین کند و در صورت نبود امکان، آن را با نظر خود صرف امور کند (خمینی،



۱۴۲۱، ج ۳: ص ۱۸۱-۱۸۲). به این ترتیب روشن می‌شود منظور ایشان از تبدیل موقوفه، صرفاً تبدیل آن به همان چیزی که پیش از آن بوده یا قریب به آن است، نیست، بلکه چنانچه شرایط اقتضا کند، می‌توان آن را به هر چیزی که مصلحت بیشتری برای مسلمین دارد، تبدیل کرد؛ به این معنا که اگر منزل وقفی یا قرآن وقفی در معرض تخریب و ممکن نبودن استفاده از آن باشد، نباید به منزلی یا قرآنی دیگر تبدیل شود؛ اگرچه در صورت امکان و نبودن مصلحتی اهم باید تبدیل به مشابه شود.

۳.۳. حکم ثانوی حفظ نظام و منافع مسلمانان و ولایت بر اوقاف عامه

برای ولی فقیه اختیارات و ولایات مختلفی شمرده شده است. یکی از این موارد، «ولایت بر اموال و انفس» است (مکارم، ۱۴۲۸: ص ۴۰۰-۴۰۱). آیت‌الله مکارم شیرازی پس از نقل سخن چند تن از فقها در این خصوص، سخن شیخ انصاری را بیان کرده و نتیجه‌گیری از سخن ایشان را این‌گونه بیان کرده است: «ولی فقیه بر اموری که ولایت بر آنها به امام معصوم اختصاص دارد، مثل اموال و نفوس، ولایتی ندارد» (همان: ص ۴۰۴).

ایشان آنگاه سخنانی از شیخ نقل می‌کند که در هر حال چنانچه «حفظ نظام مجتمع» و «اقامه عدل و حفظ مرزها و...» که اهمال در آن جایز نیست، ایجاب کند، به گونه‌ای که اگر فقیه جامع‌الشرایط، این امور را بر عهده نگیرد، بر مؤمنان عادل واجب است به آن مبادرت کنند، در این صورت ولی فقیه باید به انجام آن قیام کند (همان). در حقیقت مبنای شیخ اعظم آن است که ولی فقیه از باب حکم ثانوی، بر اموال عمومی ولایت دارد؛ چه اینکه در صورت پیش‌آمدن عناوین ثانوی مثل ضرورت حفظ نظام جامعه و اقامه عدل و حفظ مرزها، بر مؤمنان عادل واجب است به امور این اموال بپردازند. در این صورت، بر ولی فقیه نیز جایز بلکه واجب است به آن مبادرت ورزد.

امام خمینی حکم تکلیفی حفظ نظام را این‌گونه بیان می‌کند: «همانا حفظ نظام از واجبات بسیار مؤکد و ایجاد اخلال در امور مسلمانان از امور مورد غضب است» (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲: ص ۶۱۹). ایشان در جای دیگری حفظ نظام را واجبی عقلی و شرعی می‌داند (همو، ۱۳۸۹، ج ۱۱: ص ۴۹۴)؛ همچنان‌که برخی حفظ نظام را اوجب واجبات قلمداد

کرده (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱: ص ۱۸۷) و بعضی دیگر دلیل این حکم را ادله اربعه دانسته‌اند (مکارم، ۱۴۲۸: ص ۵۰۵).

بنابر آنچه گذشت و از آنجا که اوقاف عام، یکی از مصادیق اموال عمومی تلقی شده که حفظ و استیفای آن، برای منافع اجتماع و نظم عمومی ضرورت دارد، نه تنها بر فقیه جامع‌الشرایط و حکومت اسلامی جایز است که بر این اوقاف ولایت داشته باشد، بلکه برای حفظ و ارتقای بهره‌بری از این اموال در جهت مصالح مسلمانان و منافع عمومی و حفظ نظام جامعه، بر او واجب است که به این امر اقدام کند؛ همچنان که برخی، حاکم اسلامی را «نایب المسلمین» معرفی کرده‌اند و معتقدند وقف عام برای مصلحت مسلمانان است و او والی مصالح است؛ پس بر این وقف ولایت دارد (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۵: ص ۳۷۳؛ کرکی، ۱۴۱۴، ج ۹: ص ۲۵؛ فیض کاشانی، بی تا، ج ۳: ص ۲۱۵). از اطلاق سخن فقهای که بر این اعتقادند، گستردگی اختیارات ولی فقیه قابل فهم است.

۶۷



فقه

حدود اختیارات ولی فقیه در اوقاف عامه

۳.۴. صدقه بودن وقف و وجوب گرفتن آن

در سخنان فقها، گاهی مراد از «صدقه»، وقف است. صدقه دارای مفهومی است که همه مصادیق انفاق و خیرات و مبرات را شامل می‌شود. همچنان که در اخبار زیادی از وقف به عنوان «صدقه یا صدقه جاریه» و از وقف کردن به عنوان «تصدق»^۱ یاد شده است. یکی از فقهای معاصر، صدقه را این گونه تقسیم کرده است که: صدقه یا حدوئی است مثل زکات، یا مادامی است مثل عمری، سُکنی و رُقبی یا دائمی است مثل وقف (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۲: ص ۵).

می‌توان برای اثبات ولایت حاکم شرعی بر اوقاف عامی که متولی مشخص ندارد، به ادله مربوط به این مفهوم استناد جست؛ به این بیان که در متون فقهی شیعه و سنی،

۱. برای نمونه: «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سَلِيمَانَ عَنْ عُثَيْبِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: فِي رَجُلٍ تَصَدَّقَ عَلَى وُلْدِهِ لَمْ يَدْرِكُوا قَالَ إِذَا لَمْ يَمُتُوا حَتَّى يَمُوتَ فَهِيَ مِيرَاثٌ فَإِنْ تَصَدَّقَ عَلَى مَنْ لَمْ يَدْرِكْ مِنْ وُلْدِهِ فَهِيَ جَائِزٌ لِأَنَّ الْوَالِدَ هُوَ الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ وَقَالَ لَا يَرْجِعُ فِي الصَّدَقَةِ إِذَا تَصَدَّقَ بِهَا ابْتِغَاءً وَجِهَ اللَّهُ». (ر.ك، شيخ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۹: ص ۱۳۷).



رهبری جامعه اسلامی یا حکومت اسلامی به اقداماتی چند موظف شده است؛ از جمله آن‌ها سه وظیفه مهم اجتماعی است، شامل رسیدگی به امور مستمندان، اقامه حدود و کیفرهای شرعی و جمع‌آوری مالیات و گرفتن صدقات و دیگر وجوه مشخص شده در شرع (فزاء حنبلی، ۱۴۱۴: ص ۴۱). یکی از محققان فقه سیاسی با بررسی اجمالی آیات قرآن کریم و روایات، پانزده وظیفه را برای حکومت اسلامی شمارش کرده است که امور سه‌گانه گفته شده (یعنی گرفتن مالیات، صدقات و دیگر وجوه مشخص شرعی) از آن جمله‌اند (منتظری، ۱۳۷۶، ج ۳: ص ۶۲).

از جمله ادله‌ای که بر ولایت حاکم بر اوقاف دلالت می‌کند، آیه شریفه «تُحَدِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً» (توبه: ۱۰۳) است. یکی از اندیشمندان فقه سیاسی، با استناد به اطلاق این آیه، گرفتن یا تحویل گرفتن این‌گونه اوقاف توسط حاکم اسلامی و تحویل دادن آنها از سوی مردم به حاکم را واجب دانسته است؛ البته ایشان در نهایت در مورد شمول آیه بر مال موقوفه تردید کرده است. وی علت این تردید را انصراف مفاد آیه بر اموالی می‌داند که شرعاً واجب است به‌عنوان صدقه پرداخت شوند، مثل زکات؛ در حالی که در وقف، چنین الزامی وجود ندارد (مؤمن قمی، ۱۴۳۲، ج ۲: ص ۲۵۵-۲۵۶)؛ در حالی که به نظر می‌رسد این آیه متضمن یک حکم شرعی و تکلیف برای پیامبر است نه مردم؛ بدین معنا که بر پیامبر واجب است صدقاتی را که مردم می‌دهند، بگیرد و در مورد خود صرف کند، نه آنکه بر مردم واجب باشد صدقات خاصی را پردازند؛ بنابراین می‌توان گفت منظور از صدقه در این آیه، صدقات واجب و مستحب است. ملاحظه سیاق آیات به‌ویژه آیه پس از آیه گفته شده، دلیلی بر این مدعا است.

با توجه به اینکه در آیه شریفه گفته شده، از یک سو پیامبر اسلام ﷺ مأمور به گرفتن یا در اختیار گرفتن صدقات شده که اوقاف یکی از مصادیق آن است و از دیگر سو، موارد مصرف آن بیان نشده است (برخلاف زکات که موارد مصرف آن شمرده شده است)، در نتیجه پیامبر و جانشینان ایشان بر اوقاف به‌عنوان یکی از صدقات ولایت دارند و مجاز به صرف آن در هر مورد که مصلحت باشد، هستند. بالتبع بر اساس ادله ولایت فقیه این ولایت به حاکم شرعی پس از ایشان، یعنی فقهای واجد شرایط نیز تسری می‌یابد.

۳.۵. ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و تلازم آن با ولایت فقیه بر اوقاف

در صورت امکان، تشکیل حکومت اسلامی واجب است و یکی از شرایط و لوازم تشکیل حکومت اسلامی، در اختیار داشتن منابع مالی برای اداره شئون مختلف حکومت و ایجاد عدالت در جامعه اسلامی است (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۴: ص ۱۱۰)؛ به عبارت دیگر اصولاً اگر وجود دولت برای ایجاد جامعه بشری امری ضروری دانسته شود، داشتن منابعی مالی که بتواند وظایف اساسی خود را در جهت تأمین امنیت و رفاه مردم فراهم کند نیز امری اجتناب ناپذیر است (همان، ج ۴: ص ۲۸۶). برای این منظور، منابع مالی مختلفی برای رفع نیازهای عمومی و روزمره شهروندان در اختیار دولت قرار گرفته است (ر.ک: همان: ص ۲۸۵ به بعد؛ مؤمن قمی، ۱۴۳۲، تمام جلد دوم؛ سبحانی، ۱۳۷۰: ص ۶۶۷-۷۰۲).

۶۹



فقه

حدود اختیارات ولی فقیه در اوقاف عامه

به اعتقاد یکی از محققان، ولایت بر این اموال فی الجمله بر عهده ولی شرعی است، به گونه‌ای که اذن دولت اسلامی برای هرگونه تصرف در اموال عمومی لازم و حتمی است (موسوی خلیلی، ۱۴۲۵: ص ۶۲۹). همو در جایی دیگر، این اطلاق گویی را تفصیل داده، امور اجتماعی را به دو دسته تقسیم می‌کند، شامل «امور ضروری»، مثل دفاع و حفظ اموال یتیم که به آنها واجبات کفائیه فوری گفته می‌شود و «امور غیر ضروری» یا غیرفوری مثل اجرای حدود و تحصیل حقوق شرعی مالی که به آنها واجب کفایی موسّع گفته شده و تأخیر در انجام آن موجب مفسده‌ای نمی‌شود. وی آن‌گاه مقرر می‌کند: در صورت امکان، انجام امور ضروری و فوری باید تحت نظر ولی فقیه باشد؛ اما نباید به انتظار ولی فقیه و اذن او نشست، بلکه مبادرت به آن بر همه مردم که عدول مؤمنان در پیشاپیش ایشان هستند، واجب است؛ ولی امور غیر ضروری و غیر فوری، متوقف بر ولایت فقیه و اذن او است و هیچ کس دیگر، حتی از باب امور حسبیه بر آن ولایت ندارد (همان: ص ۷۱۵) و چنانچه امکان تأخیر در انجام این امور وجود داشته باشد، باید به گونه‌ای زمان‌بندی شود تا دسترسی به فقیه فراهم گردد، حتی اگر لازم شد، برای رسیدن به فقیه باید از شهری به شهری دیگر، سفر کرد (همان: ص ۵۱۶).

در متون فقه سیاسی امروزی، کم‌وبیش به بررسی منابع مالی پرداخته شده است؛ اما



در این میان، کمتر به نهاد وقف توجه شده و گاهی صرفاً از آن به عنوان درآمدهای استثنایی حکومت اسلامی نام برده شده است (سبحانی، ۱۳۷۰: ۶۹۸)؛ از آنجا که اداره امور مربوط به اوقاف عامه، مصداقی از امور مالی دولت اسلامی است و اولاً مبادرت به آن فوری نیست و ثانیاً کسی بر آن ولایت ندارد، مگر کسی که به موجب دلیل، ولایت یافته باشد و از آنجا که حاکم اسلامی کسی است که به موجب ادله، بر این امور ولایت پیدا کرده است، باید این اوقاف در اختیار وی باشد و با ولایت و اذن او مصرف شود، تا علاوه بر آنکه در محل خود صرف می‌شود، از اختلاف و سوءاستفاده احتمالی از این اموال پیشگیری شود. بدیهی است این ولایت همانند دیگر اختیارات ولی فقیه، مشروط به رعایت مصالح و منافع جامعه اسلامی و مسلمانان است.

۴. گسترش اختیارات ولایت فقیه در اوقاف و تعارض آن با قاعده «الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها»

اشکالی که ممکن است به ذهن آید، تعارض گسترده بودن اختیارات ولی فقیه در اوقاف با قاعده «الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها» است؛ چرا که گفته شده طبق این قاعده اصولاً اعمال هر تصمیمی در مورد اوقاف باید در محدوده و چارچوب ضوابط و شرایطی باشد که واقف تعیین کرده است، مگر در شرایط استثنایی. موسوی بجنوردی مفاد این قاعده را به عنوان یک کبرای کلی، این گونه بیان کرده است که «با همه اوقاف از جهات مختلف، مثل شروط، خصوصیات، کیفیات، تصرفات و ناظر، بر حسب آنچه واقف تعیین کرده و مشروع است و با حقیقت وقف منافات ندارد، معامله می‌شود» (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۴: ص ۲۳۱).

پاسخ به این اشکال مستلزم بررسی اجمالی مستند این قاعده و رابطه آن با ولایت فقیه بر اوقاف است.

نص این قاعده برگرفته از صحیح محمد بن یحیی است که می‌گوید: «كُتِبَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ فِي الْوَقْفِ وَ مَا رَوَى فِيهَا فَوَقَّعَ الْوَقُوفَ عَلَى حَسَبِ مَا يَقِفُهَا أَهْلُهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ» «بعضی از شیعیان خدمت امام سجاد علیه السلام نامه نوشتند و در مورد بعضی از

احکام وقف از او سؤال کردند. حضرت در پاسخ نوشتند: به خواست خدای متعال، وقف‌ها براساس آنچه که واقفان تعیین می‌کنند، خواهد بود» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷: ص ۳۷)؛ روایت دیگری به همین مضمون با اندکی تفاوت از امام حسن عسکری علیه السلام در پاسخ به نامه محمد بن حسن صفار در مورد احکام وقف، نقل شده است (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴: ص ۲۳۷). مرحوم شیخ حر عاملی علت پرسیدن چنین سؤالی از امام علیه السلام را اختلاف مضمون احادیث وقف در مورد اداره آن بیان کرده و بر اساس این دو روایت معتقد است وجه جمع احادیث مختلف در وقف، آن است که در صورت اختلاف، ملاحظه شود قصد واقف چه بوده تا از آن پیروی شود (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۹: ص ۱۷۵).

در آثار فقها، به این روایت و قاعده برگرفته از آن، در مورد بیع وقف استناد شده است. مرحوم سیدمرتضی در الانتصار یکی از مسائل اختصاصی شیعه را جواز اشتراط بیع موقوفه از سوی واقف، معرفی کرده است. (سیدمرتضی، ۱۴۱۵: ص ۴۶۸-۴۶۹). مرحوم مفید در مقنعه این شرط و بیع را در صورت نیاز واقف به مال وقف شده، جایز دانسته است (مفید، ۱۴۱۳: ص ۶۵۲). مرحوم شیخ در این باره دو قول دارد: وی در نهاییه در صورت حیات واقف، شرط و بیع وقف را پذیرفته است (طوسی، ۱۴۰۰: ص ۵۹۵) و سلار در المراسم (سلار، ۱۴۱۰: ص ۱۹۷)، ابن براج در المذهب (طرابلسی، ۱۴۰۶، ج ۲: ص ۸۸-۸۹) و امام خمینی در تحریر الوسیله (خمینی، بی تا، ج ۲: ص ۶۷، مسئله ۲۱) از او پیروی کرده‌اند؛ اما شیخ در مبسوط (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۳: ص ۳۰۰)، ابن حمزه در الوسیله (ابن حمزه، ۱۴۰۸: ص ۳۷۰) و ابن ادریس در سرائر (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ج ۳: ص ۱۵۶) با این شرط از سوی واقف و بیع وقف مخالفت کرده‌اند.

علامه در مختلف الشیعه از فتوای شیخ در نهاییه تبعیت کرده و برای صحت آن به اصل صحت، آیه «أَوْقُوا بِالْعُقُودِ» (مائده: ۱)، حدیث «المؤمنون عند شروطهم» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۷: ص ۳۷۱، ح ۱۵۰۳) و روایات بالا استناد جسته است (حلی، ۱۴۱۳، ج ۶: ص ۲۹۰-۲۹۱).

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که مورد این قاعده منصوص، اولاً مربوط به رفع تعارض میان احکام مندرج در روایات وقف است و این خود قرینه‌ای است بر اینکه نمی‌توان به اطلاق پاسخ امام علیه السلام در مورد همه مسائل اوقاف به شرایط واقفان ملتزم بود و ثانیاً این روایت و قاعده مأخوذ از آن مربوط است به جواز فروش مال موقوف، در





صورتی که واقف شرط فروش کرده باشد؛ به عبارت دیگر در روایات باب وقف، روایاتی چند در مورد عدم جواز بیع وقف و روایاتی در مورد جواز آن وجود دارد؛ بنابراین در صورت اختلاف، وجه جمع این دو دسته از اخبار، آن است که در مورد فروش یا عدم فروش مال موقوف، به شروط واقف در ضمن وقف نامه مراجعه شود.

نتیجه سخن آن است که این قاعده هیچ تعارضی با گسترده دانستن اختیارات ولی فقیه در وقف ندارد؛ همچنان که در روایات متعددی مشاهده می شود علی رغم وجود این حکم کلی، امامان معصوم علیهم السلام دستوره‌های ویژه‌ای صادر کرده‌اند.^۱ برفرض اگر تعارضی هم به نظر آید، جمع عرفی در این است که حکم حکومتی حاکم اسلامی بر شرایط واقف حکومت می‌یابد و مقدم می‌شود؛ اما اگر فرض شود تعارض مستقر است و قابل جمع عرفی نیست، به موجب حکم ثانوی ناشی از مصلحت، ضرورت یا تقدیم اهم بر مهم، حکم ولی فقیه مقدم خواهد شد. مرحوم کاشف الغطاء در تحریر المجلة اذعان کرده است که «در صورت امکان»، اقتضای بر شرایطی که واقف تعیین کرده، واجب است؛ اما اگر عمل طبق شرایط وی ممکن نبوده یا موجب ورود ضرر به وقف یا موقوف علیه شود، میان فقها در مورد حفظ این شرایط یا عدم آن، اختلاف نظر وجود دارد (کاشف الغطاء، ۱۳۵۹، ج ۱، قسم ۱: ص ۷۷). بدین ترتیب کاشف الغطاء راهی برای اثبات اختیارات حاکم در تبدیل وقف گذاشته است، البته با رعایت ترتیب؛ یعنی ترتیب در صورت عدم امکان عمل بر طبق شرایط وقف یا ورود ضرر، برای فقیه به عنوان حاکم اسلامی می‌تواند قابل قبول باشد.

۱. برای نمونه: وَ رَوَى الْعَبَّاسُ بْنُ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّ فُلَانًا ابْتَاعَ صَبِيغَةً فَوَقَفَهَا وَ جَعَلَ لَكَ فِي الْوَقْفِ الْحُمْسَ وَ يَسْأَلُ عَنْ رَأْيِكَ فِي بَيْعِ حَصْبَتِكَ مِنَ الْأَرْضِ أَوْ يَقَوْمَهَا عَلَى نَفْسِهِ بِمَا اشْتَرَاهَا بِهِ أَوْ يَدْعُهَا مَوْفُوقَةً فَكَتَبْتُ إِلَى عليه السلام أَعْلِمُ فُلَانًا أَنِّي أَمْوُهُ بَيْعِ حَصْبَتِي مِنَ الصَّبِيغَةِ وَ إِصْطَالِ تَمَنِّ ذَلِكِ إِلَيَّ وَ أَنَّ ذَلِكَ رَأْيِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَوْ يَقَوْمَهَا عَلَى نَفْسِهِ إِنْ كَانَ ذَلِكَ أَرْفَقَ بِهِ قَالَ وَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ أَنَّ الرَّجُلَ ذَكَرَ أَنَّ بَيْنَ مَنْ وَقَفَ هَذِهِ الصَّبِيغَةَ عَلَيْهِمْ اخْتِلَافًا شَدِيدًا وَ أَنَّهُ لَيْسَ بِأَمْنٍ أَنْ يَتَّفِقَ ذَلِكَ بَيْنَهُمْ فَإِنْ كَانَ تَرَى أَنْ يَبِيعَ هَذَا الْوَقْفَ وَ يَدْفَعَ إِلَيَّ كُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ مَا كَانَ وَقَفَ لَهُ مِنْ ذَلِكَ أَمَرْتَهُ فَكَتَبْتُ عِ بَحْطِهِ إِلَيَّ "أَعْلِمُهُ أَنَّ رَأْيِي إِنْ كَانَ قَدْ عَلِمَ اخْتِلَافَ مَا بَيْنَ أَصْحَابِ الْوَقْفِ وَ أَنَّ بَيْعَ الْوَقْفِ أَفْطَلُ فَلْيَبِعْ فَإِنَّهُ رُبَّمَا جَاءَ فِي الإِخْتِلَافِ تَلَفُ الْأَمْوَالِ وَ التَّفْوِيسُ" (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴: ص ۲۴۱).

تمسک به حکم ثانوی در برخی روایات نیز به چشم می‌خورد؛ همچنان که در ذیل روایت علی بن مهزیار (گفته شده در پاورقی) آمده است: «فَإِنَّهُ رَبَّمَا جَاءَ فِي الإِخْتِلَافِ تَلَفُ الأَمْوَالِ وَ النُّفُوسِ»؛ «هر آینه در اختلاف، تلف اموال و نفوس وجود دارد». در حقیقت این جمله در مقام بیان علت حکم امام است و این علت قابل تعمیم به دیگر موارد مشابه است؛ بنابراین هرگاه چنین احتمالی وجود داشته باشد که پابندی به شروط واقف موجب فساد در اموال و نفوس است، حاکم اسلامی یا نماینده وی می‌تواند برای دفع اختلاف، هر تصمیمی اتخاذ کند. حال اگر مناط و مبنای این سخن امام باقر علیه السلام را دفع ضرر یا وجود ضرورت و اضطرار بدانیم، می‌توان این ملاک را در دیگر مواردی که اضطرار یا مصلحتی بالاتر از مصلحت موقوف‌علیهم وجود داشته باشد، تسری داد و به جواز تصرف ولی فقیه در وقف حکم کرد، هر چند با شرایطی که واقف شرط کرده است، سازگار نباشد.



نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه در این مقاله از نظر گذشت، این نتیجه به دست می‌آید که ولی فقیه جامع‌الشرایط در اوقاف عام فی‌الجمله از اختیارات گسترده برخوردار است و می‌تواند از این اوقاف در صورتی که مصلحت اسلام و جامعه اسلامی یا ضرورت حفظ نظام جامعه اسلامی یا منافع مسلمانان یا اداره امور حکومتی ایجاب می‌کند، استفاده کند؛ حتی اگر این استفاده کاملاً بر شرایطی که واقف تعیین کرده، منطبق نباشد؛ به بیانی دیگر در عین آنکه نمی‌توان ولایت فقیه جامع‌الشرایط و حاکم را محدود و مقید به موارد شمرده شده در فقه کرد، نباید این ولایت را بی‌قید و شرط هم دانست. رعایت مصالح عالی نظام و جامعه اسلامی و مسلمانان و تصرف در آنچه نزدیک‌تر به نظر واقف است، حد و مرز این ولایت است. در غیر این صورت چه بسا تصرفات مقتدرانه و غیرموجه در اوقاف ممکن است موجب سلب اعتماد واقفان و خیران شود و سدی در راه وقف، این سنت نیکوی الهی باشد.

تشکیل نهادی خاص برای ساماندهی اوقاف در کشور اسلامی و انتصاب مدیر و نماینده خویش بر اوقاف نیز مبتنی بر این ادله و مبانی است. مدیریت پیشینی برای وقف‌های آینده بر همین مبنا قابل توجیه است. بدین صورت که نهاد مربوط، اوقاف مورد نیاز دولت اسلامی و مردم را در هر زمان شناسایی و واقفان را به سوی آن هدایت و تشویق کند و چه بسا بتواند از اوقافی که احیاناً رجحان ندارد و بی‌فایده است، جلوگیری کند.



کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابن حمزه، محمد بن علی طوسی (۱۴۰۸ق)، الوسيلة الى نيل الفضيلة، ج ۱، قم: انتشارات کتابخانه آية الله مرعشي نجفی.
۳. ابن ادريس محمد بن منصور بن احمد حلی (۱۴۱۰ق)، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى، ج ۲، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
۴. ابن ادريس محمد بن منصور بن احمد حلی (۱۴۱۳ق) قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
۵. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین (۱۴۱۳ق)، کتاب فی الوقف، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
۶. بجنوردی، سيد حسن بن آقابزرگ موسوی (۱۴۱۹ق)، القواعد الفقهية، ج ۱، قم: نشر الهادی.
۷. بزّاء، عبدالنور (۲۰۰۸م)، مصالح الانسان، ج ۱، الولايات المتحدة الاميركية: المعهد العالمي للفکر الاسلامي.
۸. بن فارس، ابوالحسن احمد (۱۴۰۴ق)، معجم مقاييس اللغة، ج ۱، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامي.
۹. جوهری، اسماعيل بن حماد (۱۴۱۰ق)، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية، ج ۱، بيروت: دارالعلم للملایين.
۱۰. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، تفصيل وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
۱۱. حلی، علامه حسن بن يوسف بن مطهر اسدي (۱۴۲۰ق)، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، ج ۱، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام.
۱۲. خمینی، روح الله موسوی (۱۴۲۱ق)، کتاب البيع، ج ۱، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی عليه السلام.
۱۳. خمینی، روح الله موسوی (بی تا)، تحرير الوسيلة، ج ۱، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
۱۴. خمینی، روح الله موسوی (۱۳۸۹ش)، صحیفه امام، ج ۵، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی.





۱۵. خمینی، روح الله موسوی (۱۴۲۳ق)، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۶. سبحانی، جعفر (۱۳۷۰ش)، مبانی حکومت اسلامی، قم: مؤسسه علمی و فرهنگی سیدالشهدا علیه السلام.
۱۷. سبزواری، عبدالاعلی (۱۴۱۳ق)، مهذب الأحكام، چ ۴، قم: مؤسسه المنار - دفتر حضرت آیت الله.
۱۸. سلار، حمزة بن عبد العزيز ديلمی (۱۴۰۴ق)، المراسم العلوية و الأحكام النبوية، چ ۱، قم: منشورات الحرمین.
۱۹. سيد مرتضى، علی بن حسین موسوی (۱۴۱۵ق)، الانتصار فی انفرادات الإمامية، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲۰. الشاطبی، ابراهیم بن موسی (۲۰۰۳م)، الموافقات فی اصول الشريعة، تحقیق: عبدالله دراز، چ ۳، بیروت: دارالکتب.
۲۱. شهید اول، محمد بن مکی (۱۹۸۰م)، القواعد و الفوائد فی الفقه، تحقیق: عبدالهادی حکیم، نجف: منتدی النشر.
۲۲. شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی (۱۴۱۳ق)، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، چ ۱، قم: مؤسسه المعارف الإسلامية.
۲۳. شیرازی، محمد حسینی (۱۴۱۳ق)، الفقه، القواعد الفقهية، چ ۱، بیروت: مؤسسه امام رضا علیه السلام.
۲۴. صدر، شهید سید محمد (۱۴۲۰ق)، ماوراء الفقه، بیروت: دارالاضواء للطباعة و النشر و التوزيع.
۲۵. صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳ق)، من لایحضره الفقیه، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۶. طرابلسی، قاضی ابن براج عبدالعزيز (۱۴۰۶ق)، المهذب، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۷. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (۱۳۸۷ش)، المبسوط فی الفقه الامامية، چ ۳، تهران: المكتبة المرتضوية.

۲۸. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۴۰۰ق)، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، چ ۲، بیروت: دار الکتب العربی.
۲۹. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۴۰۷ق)، تهذیب الاحکام، چ ۴، تهران: دار الکتب الاسلامیة.
۳۰. علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۸۸ش)، فقه و مصلحت، چ ۱، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۳۱. غزالی، ابوحامد محمد بن محمد (۱۴۱۳ق)، المستصفی من علم الاصول، چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۳۲. غزالی، ابوحامد محمد بن محمد (۱۹۸۸م)، شفاء الغلیل، چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۳۳. فراء حنبلی، ابی یعلی محمد بن الحسین (۱۴۱۴ق)، الاحکام السلطانیة، بیروت: دارالفکر.
۳۴. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی (بی تا)، مفاتیح الشرائع، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه.
۳۵. کرکی، علی بن حسین عاملی (محقق ثانی) (۱۴۱۴ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، چ ۲، قم: موسسة آل البيت عليهم السلام.
۳۶. کاشف الغطاء، محمد حسین بن علی (۱۳۵۹ق)، تحریر المجلة، چ ۱، نجف: المكتبة المرتضویة.
۳۷. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیة.
۳۸. مطهری، مرتضی (۱۳۸۴ش)، مجموعه آثار، قم: انتشارات صدرا.
۳۹. مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری (۱۴۱۳ق)، المقتعة، چ ۱، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۴۰. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۸ق)، بحوث فقهیة هامه، چ ۲، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب عليه السلام.
۴۱. منتظری، حسینعلی (۱۳۷۶ش)، مبانی فقهی حکومت اسلامی، چ ۲، قم: دفتر آیت الله منتظری.
۴۲. منتظری، حسینعلی (۱۴۰۹ق)، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الإسلامیة، چ ۲، قم: نشر تفکر.
۴۳. موسوی خلخالی، سید محمد مهدی (۱۴۲۵ق)، الحاکمیة فی الإسلام، چ ۱، قم: مجمع اندیشه اسلامی.



۴۴. مؤمن قمی، محمد (۱۴۳۲ق)، الولاية الإلهية الإسلامية، ج ۳، قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
۴۵. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن (بی تا)، القوانين فی الاصول، [بی جا]: [بی نا].
۴۶. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۷، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴۷. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۷ق)، عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحکام، ج ۱، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.



فقه

References in Arabic / Persian

1. The Holy Quran.
2. Ibn Hamzah, Muhammad ibn Ali al-Tusi (1408 AH), *Al-Wasila ila Nil al-Fadhilah*, first print, Qom: Ayatollah Marashi Najafi Library Publications.
3. Ibn Idris Muhammad ibn Mansour ibn Ahmad Heli (1410 AH), *Al-Sarair Al-Hawi le Tahrir al-Fatawi*, second print, Qom: Qom Seminary Teachers Association Publications Office.
4. Ibn Idris Muhammad ibn Mansour ibn Ahmad Heli (1413 AH) *Qava'ed al-ahkam fi Ma'arefat al-halal va al-Haram*, first print, Qom: Islamic Publications Office affiliated to the Society of Teachers of Qom Seminary.
5. Akhund Khorasani, Mohammad Kazem Ibn Hussein (1413 AH), *Kitab Fi Al-Waqf*, first print, Qom: Islamic Publications Office affiliated to the Society of Teachers of Qom Seminary.
6. Bojnourdi, Seyyed Hassan Ibn Aghabzorg Mousavi (1419 AH), *Al-Qawaed Al-Fiqhiyyah*, first print, Qom: Al-Hadi publications.
7. Beza, Abdul Nour (2008), *Masalih al-Insan*, first print, Al-Walayath Al-Muttahida Al-Amirkiyah: al-Ma'had al-Alemi le al-Fikr al-Islami.
8. Bin Faris, Abolhassan Ahmad (1404 AH), *Dictionary of Comparative Language*, first print, Qom: Islamic Propagation Office of Qom Seminary Publications.
9. Johari, Ismail Ibn Hamad (1410 AH), *Al-Sahah - Taj Al-Loqat va Sahah Al-Arabiyyah*, first print, Beirut: Dar Al-Ilm le al-Mala'ain
10. Horr Ameli, Mohammad Ibn Hassan (1409 AH), *Tafsil Vasa'el al-Shia ila Tahsil Masa'el al-Sharaiah*, Qom: Alulbayt le Ihya al-Toras Institute.
11. Helli, Allama Hassan Ibn Yusuf Ibn Motahar Asadi (1420 AH), *Tahrir al-Ahkam al-Shari'ah ala Mazhab al-Imamiyyah*, Qom: Imam Sadegh Institute.

12. Khomeini, Ruhollah Mousavi (1421 AH), *Kitab al-Bay'a*, first print, Tehran: The Institute for Publications and Preparation of Imam Khomeini's works.
13. Khomeini, Ruhollah Mousavi, *Tahrir Al-Waseela*, first print, Qom: Dar Al-Ilm Press Institute.
14. Khomeini, Ruhollah Mousavi (1389 SH), *Sahifeh Imam*, fifth print, Tehran: The Institute for Publications and Preparation of Imam Khomeini's works.
15. Khomeini, Ruhollah Mousavi (1423 AH), *Velayat-e Faqih*, Tehran: The Institute for Publications and Preparation of Imam Khomeini's works.
16. Sobhani, Jafar (1370 SH), *Fundamentals of Islamic Government*, Qom: Seyed Al-Shohada Scientific and Cultural Institute.
17. Sabzevari, Abdul Ali (1413 AH), *Mohazab al-Ahkam*, fourth print, Qom: Al-Manar Institute - Ayatollah's office.
18. Salar, Hamza bin Abdul Aziz Deylami (1404 AH), *Al-Marasim Al-Alawiyyah va Al-Ahkam Al-Nabawiyyah*, first print, Qom: Manshurat al-haramain.
19. Seyyed Morteza, Ali Ibn Hussein Mousavi (1415 AH), *Al-Intissar Fi infradat Al-Imamiyah*, first print, Qom: Islamic Publications Office affiliated to the Society of Teachers of Qom Seminary.
20. Al-Shatibi, Ibrahim Ibn Musa (2003), *Al-Mawafiqat Fi Usul Al-Shariah*, research: Abdullah Deraz, third print, Beirut: Dar Al-Kotob.
21. Shahid Awal, Mohammad Ibn Maki (1980), *al-Qava'ed va al-Fawa'ed fi al-Fiqh*, research: Abdul Hadi Hakim, Najaf: Montadi Al-Nashr.
22. Shahid Thani, Zayn al-Din ibn Ali Ameli (1413 AH), *Masalik al-Afham ila Tanqih Shara'e al-Islam*, first print, Qom: al-Ma'arif al-Islamiyah Institute.
23. Shirazi, Mohammad Hosseini (1413 AH), *Al-Fiqh, Al-Qawaed Al-Fiqhiyyah*, first print, Beirut: Imam Reza Institute 7.
24. Sadr, Shahid Seyyed Mohammad (1420 AH), *Beyond Jurisprudence*, Beirut: Dar Al-Azwa le al-Taba'et va al-nashr va al-Tawzi.

25. Saduq, Muhammad ibn Ali ibn Babuyeh (1413 AH), *man la Yahzar al-Faqih*, Qom: Islamic Publications Office affiliated to the Society of Teachers of Qom Seminary.
26. Terablosi, Qazi Ibn Braj Abdul Aziz (1406 AH), *Al-Mahdhab*, first print, Qom: Islamic Publications Office affiliated to the Society of Teachers of Qom Seminary.
27. Tusi, Abu Ja'far Muhammad ibn Hasan (1387 AH), *Al-Mabsoot Fi Al-Fiqh Al-Imamiyah*, third print, Tehran: Al-Murtazawiyah Library.
28. Tusi, Abu Ja'far Muhammad ibn Hasan (1400 AH), *al-Nahayah fi Mojarad al-Fiqh va al-Fatawa*, second print, Beirut: Dar Al-Kitab Al-Arabi.
29. Tusi, Abu Ja'far Muhammad ibn Hassan (1407 AH), *Tahdhib al-Ahkam*, fourth print, Tehran: Dar al-Kitab al-Islamiyah.
30. Alidoost, Abolghasem (1388 SH), *Jurisprudence and Expediency*, 1st print, Tehran: Islamic Culture and Thought Research Institute Publishing Organization.
31. Al-Ghazali, Abu Hamed Muhammad Ibn Muhammad (1413 AH), *Al-Mustasfi min ilm Al-Usul*, first print, Beirut: Dar Al-Kotob Al-ilmiyah.
32. Al-Ghazali, Abu Hamid Muhammad ibn Muhammad (1988), *Shafa al-Ghalil*, first print, Beirut: Dar Al-Kotob Al-ilmiyah.
33. Fara Hanbali, Abi Ali Mohammad Ibn Al-Hussein (1414 AH), *Al-Ahkam Al-Soltaniyah*, Beirut: Dar al-Fikr.
34. Feyz Kashani, Mohammad Mohsen Ibn Shah Morteza, *Mafatih Al-Sharia*, first print, Qom: Ayatollah Marashi Najafi Library Publications.
35. Karki, Ali Ibn Hussein Ameli (Mohaghegh Thani) (1414 AH), *Jame 'al-Maqassid fi Sharh al-Qawa'ed*, first print, Qom: Alulbayt Institute.
36. Kashif al-Ghitta ', Muhammad Hussein ibn Ali (1359 AH), *Tahrir al-Majallah*, first print, Najaf: Al-Maktab al-Murtazawiyah.

37. Kelini, Abu Ja'far Muhammad ibn Ya'qub (1407 AH), *Al-Kafi*, Tehran: Dar Al-Kotob Al-ilmiyah.
38. Motahari, Morteza (1384 SH), *Collection of works*, Qom: Sadra Publications.
39. Mofid, Muhammad ibn Muhammad ibn Nu'man Akbari (1413 AH), *Al-Muqna'a*, first print, Qom: Sheikh Mofid Millennium International Congress.
40. Makarem Shirazi, Nasser (1428 AH), *Bohouth al-Fiqhiyah hamat*, second print, Qom: Imam Ali ibn Abi Talib School.
41. Montazeri, Hossein Ali (1376 SH), *Jurisprudential Principles of Islamic Government*, 2nd print, Qom: Ayatollah Montazeri's Office.
42. Montazeri, Hossein Ali (1409 AH), *Derasat fi Wilayat al-Faqih va Fiqh al-Dolat al-Islamiyah*, second print, Qom: Tafakor Publications.
43. Mousavi Khalkhali, Seyyed Mohammad Mehdi (1425 AH), *Al-Hakamiyya Fi Al-Islam*, first print, Qom: Islamic Thought Association.
44. Mo'men Qomi, Muhammad (1432 AH), *al-wilayat al-Elahiyat al-Islamiyah*, third print, Qom: Islamic Publications Office.
45. Mirzaye Qomi, Abu al-Qasim ibn Muhammad Hassan, *Al-Qawanin Fi Al-Usul*.
46. Najafi, Mohammad Hassan (1404 AH), *Jawahar al-Kalam fi Sharh Sharia al-Islam*, seventh print, Beirut: Dar Ihya Al-Torath Al-Arabi.
47. Naraghi, Molla Ahmad Ibn Mohammad Mahdi (1417 AH), *Awa'ed al-Ayam fi Bayan Qavae'd al-Ahkam*, first print, Qom: Islamic Propagation Office of Qom Seminary Publications.